

دراور، میز تلویزیون و... خودداری شود. برخی از سارقان به جهت شناسایی نشدن، دستکش می‌پوشند، البته ممکن است همه آنها این کار را نکنند. لذا از باز کردن کشوها و لمس هر چیزی در داخل خانه خودداری کنید.

۳- چنانچه به هر دلیل وارد منزل شده‌اید به محض حضور تیم بررسی صحنه تشخیص هویت پلیس، حتما محل ورود و خروج خود را اعلام کنید. (ردپای کشف سارقان می‌تواند در سرنخ یابی و کشف جرم کمک کند)

۴- قبل از حضور تیم بررسی صحنه تشخیص هویت، هرگز وارد منزل نشوید. در صورت عدم مراجعه تیم بررسی صحنه دوباره با ۱۱۰ تماس گرفته تا تیم تخصصی بررسی صحنه مراجعه کند.

۵- چنانچه احساس کردید خطرات احتمالی ناشی از آب، برق، گاز و... در منزل مشاهده می‌شود نسبت به قطع کنتور اقدام و به ادارات مربوط (شرکت آب و فاضلاب، برق، گاز و ...) اطلاع‌رسانی کنید.

۶- از همسایگان خواسته شود به لحاظ مسائل ایمنی و امنیتی تا حضور پلیس در کنارتان حضور داشته باشند.

۷- در صورتی که منزلتان بیمه است، به نمایندگی بیمه مربوطه اطلاع‌رسانی کنید.

۸- فهرستی از وسایل و اموال به سرقت رفته یا آسیب‌دیده به همراه مدل و شماره سریال و... تهیه کرده و به پلیس و شرکت بیمه خود تحویل دهید.

# اعتراف مادر بزرگ

## به قتل

رازگشایی از قتل پیرمرد که قربانی درگیری با همسرش شده بود

خاطره یکی از افسران جنایی است که این هفته آن را روایت کرده‌ایم



۱۰ سال قبل در یکی از شهرهای شرق کشور افسر اداره جنایی پلیس آگاهی بودم. شهر کوچکی بود اما بیشتر جرم‌هایش سرقت منزل یا سرقت مسلحانه احشام بود. سه‌سالی می‌شد که در این شهر بودم و دیگر تک‌تک مجرمان را می‌شناختم. یک ماه از خدمت من در این شهر مانده و قرار بود به‌زودی با درجه سروان تمام به مرکز استان بروم. از قتل و سرقت مسلحانه و جنایت خسته شده بودم و می‌خواستم وقتی به پلیس‌آگاهی مرکز استان می‌روم در دایره سرقت خودرو کار کنم.

عصر سرد یک روز پاییزی در حال رفتن به سمت خانه بودم که همکارم تماس گرفت و گفت در یکی از محلات شهر پیرمردی فوت کرده و از آنجا که مرگ مشکوک است، بازپرس درخواست کرده سر صحنه بروید و ماجرا را بررسی کنید. آدرس را گرفتم و راهی محل شدم.

چند نفری جلوی در خانه ایستاده بودند و پیچ‌پیچ می‌کردند. یکی می‌گفت سکنه کرده و دیگری می‌گفت پاهایش لیز خورده و افتاده است. وارد حیاط خانه شدم که شلوغ‌تر از کوجه بود، به افسر کلانتری گفتم که افراد اضافی را به بیرون از خانه راهنمایی کنند. وقتی می‌خواستم وارد ساختمان شوم، پیرزنی مویه‌کنان اشک می‌ریخت که توجهم را جلب کرد. وسط پذیرایی پیرمردی ۸۳ ساله رو به سقف افتاده بود و از گوشش مقداری خون آمده بود. دو فرزندش داخل اتاق بودند و گریه‌کنان مدعی شدند که پدرشان سکنه کرده و جان‌ش را از دست داده است. دقایقی بعد افسر تشخیص هویت، جسد را همراه پزشک قانونی معاینه و به من

گفت هیچ جای زخم یا درگیری روی بدن نیست و جسد سالم است. از همسر پیرمرد سؤال کردم که گفت همسر من در پذیرایی حالش بد شد. در حال رفتن به اتاق خواب بود که یکباره زمین افتاد و از گوشش خون آمد. ترسیده بودم و عروس و پسر من که طبقه بالا بودند را صدا زدم و آنها هم به کمک آمدند و اورژانس را خبر کردند که دیگر دیر شده بود.

پسر این زن هم گفته‌های مادرش را تایید و همان روایت را تعریف کرد. با بازپرس جنایی تلفنی صحبت کردم و دستور داد جسد به پزشکی قانونی برود و پرونده تا زمان آمدن جواب تخصصی پزشکی قانونی باز بماند اما به دلیل این‌که سرنخی از قتل پیرمرد وجود ندارد، کسی دستگیر یا احضار نشود.

ساعت ۱۰:۳۰ شب بود که از آن خانه قدیمی بیرون زدم اما حس و تجربه‌ام می‌گفت مرگ پیرمرد ۸۳ ساله عادی نیست، حتی این موضوع را به بازپرس هم گفتم که دستور تحقیقات بیشتر را داد. دو ماهی از مرگ پیرمرد گذشته بود و کم‌کم داشتم پرونده‌اش را فراموش می‌کردم که بازپرس جنایی شهر زنگ زد و گفت به شعبه بیا، گفتم اتفاقی افتاده است؟ گفت بیا خودت می‌فهمی.

آخر وقت اداری به دادسرا رفتم

و بازپرس برگه پزشکی قانونی را جلویم گذاشت و گفت بخوان. از اسم و آدرس متوفی فهمیدم همان پیرمرد ۸۳ ساله است.

نظریه پزشکی قانونی نشان می‌داد دلیل مرگ، ضربه به سر به علت درگیری یا هول دادن است.

وقتی برگه را خواندم، بازپرس گفت بی‌سر و صدا قاتل را شناسایی و دستگیر کن و مراقب باش این ماجرا تبدیل به درگیری طایفه‌ای نشود.

از دادسرا بیرون آمدم و به این فکر می‌کردم چرا باید پیرمرد ۸۳ ساله را کسی به قتل برساند. ساعت ۴ عصر و شهر نیمه خلوت بود که به خانه رفتم.

صبح زود به اداره رفتم و موضوع را با رئیس‌م در میان گذاشته و سریع به سمت خانه مقتول حرکت کردم. هیچ‌کس در را باز نکرد. از همسایه‌ها پرس‌وجو کردم که گفتند خانواده حاجی بعد از مرگش طاقت نیاورده و از اینجا رفتند. دیگر شکم به یقین تبدیل شد که قتل خانوادگی است. بدون این‌که کسی شک کند سراغ اقوامش رفتم اما کسی از همسر حاجی خبر نداشت. همه شهر و روستاهای اطراف را گشتم اما انگار آب شده و به زیر زمین رفته‌اند. با یکی از همکارانم در مرکز استان تماس گرفتم و موضوع را گفتم که گفت پیگیری می‌کند.

یک هفته بعد همکارم زنگ زد و گفت مخفیگاه پیرزن ۸۱ ساله را در مرکز استان پیدا کردم و خودش بیا دستگیرش کن، سریع نیابت قضایی گرفتم و راهی مرکز استان و آدرس اعلامی همکارم شد.

پیرزن و عروس و پسرش در آن خانه بودند. همگی را دستگیر کرده و بازگشتم. تحقیقات را اول از پسر و عروس خانواده آغاز کردم. آنها که از بازداشت خود شوکه بودند، مدعی شدند نمی‌دانند چرا بازداشت شده و فقط به خواست مادرشان که طاقت داغ حاجی را نداشت، از شهر کوچ کرده‌اند. تحقیقات بیشتر نشان‌داد آنها راست می‌گویند و بلافاصله با هماهنگی بازپرس پرونده آزاد شدند.

سراغ پیرزن ۸۱ ساله رفتم که او همان اول به قتل همسرش اعتراف کرد و گفت: شوهرم بداخلاق بود و به همه چیز گیر می‌داد. همیشه دعوا داشتیم و یک روز خوش ندیدم. روز حادثه بازهم درگیر شدیم که من هولش دادم و او روی زمین افتاد و از گوشش خون آمد. ترسیدم به کسی بگویم من هولش دادم و جوری صحنه‌سازی کردم که انگار حالش بد شده و زمین خورده است. از ریختن آبرویم می‌ترسیدم و نتوانستم واقعیت را بگویم. بعد هم برای فرار از قانون بهانه‌کردم، طاقت زندگی در خانه‌ای که شوهرم مرده را ندارم و پسر من قبول کرد به مرکز استان برویم. با اعترافات پیرزن به قتل همسرش، پرونده را تکمیل و برای قاضی فرستادم و آخرین پرونده جنایی‌ام در مدت خدمت در این شهر را کشف کردم.

